

مفهوم زمان در علم تاریخ

نوشتهٔ مارتین هایدگر

ترجمهٔ مهدی صادقی



مارتین هایدگر در ۱۹۱۵ یعنی در ۲۶ سالگی با نوشتن این مقاله به تفسیر مفهوم زمان در تاریخ می‌پردازد. مفهوم زمان در علوم طبیعی شامل سیر یکنواخت آنات و دقایق است که به نحو قراردادی معیار سنجش حوادث طبیعی از لحاظ تقدم و تاخر است. به نظر هایدگر زمان دارای کیفیت و کمیت بوده و کمیت آن مقدار زمان طبیعی است که در علوم طبیعی معیار گذر زمان است. کیفیت زمان که مورد توجه هایدگر است پیش از او کمتر مورد بحث بوده در حالی که آن مبنای فلسفه تاریخ از دیدگاه هایدگر است.

همچنانکه تطابقی بین سالهای گاهشمار نزد اقوام مختلف وجود ندارد، کیفیت تاریخ در اقوام مختلف تفاوت دارند. چنانکه گفته می‌شود نزد اسکیموها یا قبایل آفریقای مرکزی و یا استرالیای مرکزی سالشماری وجود ندارد و زمان در این قبایل ایستاست. این امر ناشی از عدم ظهور تحولات در اشکال اجتماعی و اقتصادی آنهاست و قرن‌ها این جوامع یک صورت داشته‌اند. در تاریخ فلسفه نیز کیفیت تاریخ فلسفه در اقوام مختلف تفاوت دارد و تفاوت تاریخی در تاریخ فلسفه از هر جای دیگر واضح‌تر است.

وجود و زمان دو مقوله مهم در تفکر مارتین هایدگر است و در کتاب معروفش به تفسیر مفهوم وجود و زمان می‌پردازد. از دیدگاه وی در هر زمان بشر دیدگاه خاصی و تعریف ویژه‌ای از وجود دارد که مشروط به زمان است. پس زمان اصل وجود و وجود ناشی از مفهوم کیفی زمان است. بر این اساس مفهوم زمان، عبارت از دیدگاهی است که بشر درباره وجود داشته و در هر زمان شامل دیدگاه‌های وی در زمانهای دیگر است. لذا

می‌توان گفت گذشته شامل دو زمان حال و آینده و حال شامل گذشته و آینده و آینده شامل حال و گذشته است. از نظر هایدگر انسان در هر زمانی در افق زمانی ویژه‌ای قرار دارد و به عبارتی دارای شان زمانی (*Zeitlichkeit*) و شان وجوی (*Seinlichkeit*) مختلف است. این شئون زمانی و وجودی نمو وجود عالم را می‌سازند. انسان در هر آن ورای عالمی است. از دیدگاه هایدگر زمان ارسطو، هگل و نیچه و تفاسیر کنونی از زمان تحت عنوان هیستوریسم و هیستوریسیسم مبتنی بر زمان اندراجی و به عبارتی زمان ارسطویی و نیوتونی است.

زمان تغییر و تبدیل می‌یابد در حالیکه ازل و ابد فاقد تغییرند.

مایستر اکهارت

خلاصه مقاله‌ای از کتاب نوشته‌های اولیه، صص. ۴۱۵ تا ۴۳۲.

جلد اول مجموعه آثار مارتین هایدگر، سال ۱۹۱۵.

علوم تخصصی مشروط به زمان و جریانات فرهنگی است که پیوسته تکمیل می‌یابند. نمو شناختی که هر علم به دست می‌دهد روش و متدی است که با مجموعه‌ای مفاهیم معین شده است که با شناخت آنچه که مربوط به موضوع آن علم می‌باشد سروکار دارد. به عبارتی هر علم براساس منطقی استوار است که اساس آن مهم را تشکیل می‌دهد و مقولات مورد بحث در این علم منطبق این علم را تشکیل می‌دهند.

استخراج مبانی منطقی روشهای تحقیق در علوم جداگانه موضوع منطبق به مثابه یک علم است. در مبحث مورد نظر ما مساله زمان انتخاب و از آن سخن به میان است. در پایان تحقیق نشان داده می‌شود که مفهوم زمان و حل مشکلات درباره آن، تعیین کلیات منطقی مربوط به علوم منفرد را به همراه خواهد آورد.

سؤال این است که از کدام راه منطقی مطمئن به درک مفهوم زمان در علم تاریخ خواهیم رسید؟ سؤال دیگر اینکه ساخت مفهوم زمان در علم تاریخ باید چگونه باشد تا در خدمت هدف علم تاریخ باشد؟ ما در این فلسفه علم تاریخ ویژه‌ای را در نظر نداریم تا شامل مفهوم زمان ویژه خود باشد، بلکه مفهوم کلی زمان و ساخت آن در علم تاریخ مورد بحث است. با طرح کلی مسئله فوق باید امکان بحث کلی درباره ساخت منطقی تاریخ به مثابه علم فراهم شود. در این وضعیت مفهوم زمان در علم تاریخ نسبت به مفاهیم آن در سایر علوم مشخص‌تر و مهم‌تر می‌شود. لازم است در اینجا اشاره کوتاهی به مفهوم زمان در علم فیزیک

بشود. حال باید پرسید مفهوم زمان چگونه باشد تا علم فیزیک بتواند با آن به اهداف خود برسد.

الف

لازم است به هدف فیزیک از زمان گاليله تاکنون اشاره‌ای صورت گیرد.

فلسفه طبیعی در دوره آنتیک یعنی دوره یونان و قرون وسطی به نحو متافیزیکی خواستار شناخت واقعیت بیواسطه بود تا به علل و اسباب ناشناخته آنها دست یابد. گاليله در مقابل احتمالات و برآوردهای متافیزیکی روشی کاملاً جدید ارائه کرد. روش وی سعی به رسیدن اصول کلی و قانونی داشت. با توجه به اینکه روش وی باید منجر به شناخت قوانین فیزیک می‌شد، گاليله سعی داشت از روش قدما یعنی از مشاهده امور کثیر به استنتاج قانونمندی کلی صرف نظر کند، بلکه ابزار وی فرضیه‌ای بود که اجسام سقوط می‌کنند و سرعت آنها در اثر سقوط رو به افزایش است.

آزمایشات وی در عمل موید فرض وی گردید. فرمول وی در این آزمایشات عبارت بود از $v = g \cdot t$ سرعت برابر است با حاصل ضرب وزن در زمان.

روش گاليله در برخی از علوم فیزیک نظیر مکانیک، علم الاصوات علم الحراره، علم النور، علم مغناطیس و الکتریسیته روشی اساسی است. در این علوم فیزیکی سعی در کشف معادلاتی است که در هر حوزه کاربرد دارند.

فیزیک جدید روش فوق را کنار گذاشت. با کشف قوانین جدید بخشی از علم الاصوات و علم الحراره وارد علم مکانیک شد و علم النور و مغناطیس و گرمای تابشی وارد مبحث الکتریسیته شد. به نحوی که حوزه علم فیزیک امروزه بر دو قسم است: مکانیک و الکترودینامیک یا به عبارتی فیزیک ماده و فیزیک اتر. این دو در تعارض شدیدی قرار دارند و به قول ماکس پلانک مع الوصف نمی‌توانند حدود خود را مشخص کنند. پلانک می‌گوید زمینه کار در علم مکانیک به مکان، زمان و جوهری است که حرکت می‌کند. علم الکترودینامیک هم به این سه مقوله نیازمند است. امروزه می‌توان این دو علم را در علم واحد مکانیک جمع کرد.

بدین وسیله هدف مهم فیزیک چنین می‌باشد که وحدتی فیزیکی از ساختار جهان وجود دارد که حوادث را از راه اصول کلی ریاضی علم دینامیک، و قانون حرکت توده‌ای از ماده متحرک توجیه و تحلیل می‌کند. با شناخت هدف فیزیک در اینجا این سؤال مطرح است که کارکرد مفهوم زمان در علم جدید چیست؟

موضوع علم فیزیک اکنون حرکت است. حرکت در زمان رخ می‌دهد. این جمله به چه معنی است؟ کلمه در در این جمله دارای مفهوم مکانی است. زمان امری مکانی نیست ولی همیشه مفهوم این دو نزد یکدیگر بکار می‌رود. چنانکه به کرات گفته می‌شود در زمان، در تاریخ و یا در وقت.

گاليله در نوشته خود به نام دیسکورسی می‌نویسد: مفاهیم زمان و حرکت خویشاوندی دارند. چون شکل یگانه حرکت توسط شکل‌های یگانه زمان و مکان تعیین می‌شود، لذا می‌توان گفت از این شکل یگانه، اجزاء متحدالشکل زمان و مفهوم افزایش سرعت را می‌توان درک و اخذ کرد. در اینجا ظاهراً در نسبت زمان و سرعت، اندازه‌گیری سرعت به کمک زمان مطرح است. اندازه‌گیری کمی امری است مربوط به علم ریاضی.

بنیان فیزیک تجربی ناشی از فیزیک ریاضی و نظری است. اگر بخواهیم تعریف دقیق زمان و سرعت را به دست آوریم باید به نحو ریاضی به آن بپردازیم: نقطه‌ای را در مکان تصور کنید. ابعاد طول و عرض و ارتفاع یک نقطه در مکان مد نظر خواهد بود. حال اگر نقطه‌ای در روی دایره‌ای در حرکت باشد، هر آن این نقطه در مکان جدیدی است. انیشتین می‌گوید: اگر بخواهیم حرکت نقطه‌ی مادی را تعریف کنیم باید ارزیابی هم‌آهنگ ما در زمان صورت گیرد.

سایر مفاهیم حرکت نظیر سرعت، حرکت تدریجی، شدت حرکت دفعی و نظایر آن توسط نسبت مکان زمان تعریف می‌شوند. کمیات تعریف پدیده فوق در شکل ریاضی آن صورت می‌پذیرد.

حرکت به مثابه موضوع فیزیک با زمان سنجیده می‌شود. کارکرد زمان در واقع اندازه‌گیری است. لذا زمان معیار ضروری برای سنجش حرکت است. پس اتصال نقاطی که در حرکت موجود می‌باشد، مفهوم حرکت را در ذهن ایجاد می‌کند. لذا هر لحظه‌ای از حرکت و مسیر آن قابل اندازه‌گیری است.

در بررسی فوق مفهوم نسبییت مورد بحث واقع نشده است. در تئوری نسبییت صحبت از اندازه‌گیری زمانی است و به زمان فی‌نفسه پرداخته نمی‌شود. زمان در حالت مبسوط آن بعد چهارمی در کنار سه بعد دیگر مطرح است و هندسه غیراقلیدسی و چهار بعدی را مطرح می‌کند.

آیا در علم تاریخ مفهوم زمان مفهوم جدیدی است. زمان نسبت رویداد حوادث به یکدیگر است که وقایع نگارانه تدوین می‌شوند. فریش آیزن کوهلر می‌گوید: در شرایط

ویژه‌ای از تعین زمانی، می‌توان از یک مفهوم ناشی از اصول علوم طبیعی مفهومی تاریخی ارائه داد. مثلاً قحطی در ۷۵۰ سال قبل حاکی از حادثه زمانی معینی در گذشته است. در اینجا در مقابل دو انتخاب هستیم: یا در حادثه فوق فاقد مفهومی تاریخی هستیم تا جایی که نمی‌توان از تعاریف کلی محض زمان یک حادثه زمانی را در زمان معین بررسی کرد چون آن حرکت براساس فیزیک در زمان اتفاق افتاده است یا اینکه دارای مفهومی معین از زمان هستیم. پس در این حادثه تعیین مفهوم زمان منوط به علم تاریخ است.

نتیجه بحث تاکنون این است که: مسأله‌ی مبهمی در مفهوم زمان در علم تاریخ قرار دارد. این مسأله را می‌توان در کارکرد علم تاریخ درک کنیم، کارکردی که از هدف و موضوع علم تاریخ قابل فهم است.

ب

در علم تاریخ راه به سوی هدف علم متوجه کارکرد مفهوم زمان در علم و از اینجا متوجه ساخت مفهوم زمان به مثابه بیراهه یا راه فرعی است.

در علم تاریخ با مفهوم ویژه‌ای از زمان سروکار داریم و آن وقایع‌نگاری تاریخی است. در اینجا مفهوم زمان واقع بیان شده است. اینکه نمی‌توانیم این راه را برگزینیم [یعنی مفهوم مشخص زمان در تاریخ را] در نتیجه مبحث معلوم خواهد شد.

پس باید دید در وقایع‌نگاری تاریخی مسأله اساسی در کجاست؟ ابتدا اشاره‌ای به هدف علم تاریخ لازم است.

در اینجا مشکلی ظهور می‌کند و آن اینکه بین مورخین در مورد هدف علم تاریخ اختلاف نظر وجود دارد. در اینجا بحث به نتیجه نمی‌رسد و کامل نخواهد بود. اگر در اینجا لحظات را در علم تاریخ نامگذاری کنیم، حاکی از کارکرد مفهوم زمان خواهند بود.

در علم تاریخ انسان موضوع بحث است نه از جنبه بیولوژیکی آن بلکه از کارکرد روحی - جسمانی که دیده فرهنگ را بسط می‌دهد گفتگو می‌شود. جریان خلق فرهنگ در زمان رخ می‌دهد و پیشرفت و پسرفت و اهداف آینده فرهنگ و نظایر آن مطرح است. به عبارتی فعالیت‌های فرهنگی در جریان‌اتی تعین و ظهور می‌یابند که فعالیت روحانی انسان است. مورخ به ظهورات روح در گذر زمان علاقمند است، و نه به حوادث منفرد. به عبارتی برای مورخ تحقیق از یک جریان زمانی می‌باشد که دارای واقعیت تاریخی است. ادوارد میر به درستی می‌گوید: انتخاب حوادث گذشته مبتنی بر علاقه‌ای تاریخی است که زمان حال نسبت به حادثه‌ای یا نتیجه‌ای از جریان‌ی دارد.

هر علقه‌ای نسبت به چیزی باید نظر به دیدگاهی تعریف شود، که ناشی از یک رفتار و هنجار است. انتخابی از انبوه حوادث تاریخی مبتنی بر یک دستگاه ارزشی است. پس هدف علم تاریخ آن است که بسط و نفوذ تعیناتی از زندگی انسان را در نسبت آن با ارزش‌های فرهنگی و تبیینی حوادث منفرد تعریف و ارائه کند. اما مع الوصف هنوز ویژگی یک حادثه تاریخی مورد بحث واقع نشده است. یک حادثه تاریخی در گذشته روی داده است. بین حادثه تاریخی و مورخ یک فاصله زمانی قرار دارد. مفهوم گذشته همیشه از منظر اکنون قابل فهم است. به عبارتی امر گذشته دیگر نیست، حادثه‌ای بوده که رخ داده است. زمان در تاریخ دارای معنی ریشه‌ای است. وقتی که انسان وضع کیفی حادثه‌ای تاریخی در زمان گذشته، زمان حالی را در ذهن تداعی می‌کند مفهوم تاریخی واضح می‌شود. وقتی تاریخ گذشته همیشه شکلی از تعیین حیات انسان است، پس این امکان پیشینی به دست داده می‌شود که گذشته درک گردد، زیرا حوادث گذشته دیگر غیر قابل مقایسه با حادثه دیگری است. اما فاصله زمانی بین مورخ و حادثه تاریخی برقرار است. وی برای بررسی حادثه گذشته باید آن را موضوع کار خود قرار دهد. برای این کار یک گذر زمانی از حال به گذشته لازم است.

برای درک مفهوم «گذر تاریخی به گذشته» لازم است به روش علم تاریخ توجه کنیم. اولین وظیفه علم تاریخ در این است که ابتدا واقعیت درست حادثه گذشته را اثبات و تعریف کند. شاید بهترین جمله درویزن (Droyzen) این باشد که اساس بهترین روش ما بررسی منابعی باشد که از آن خلق شده‌ایم. در اینجا نسبت تاریخ به گذشته حول نکته‌ای علمی و معیاری است.

حادثه و منبع امکان راه‌یابی به واقعیت را فراهم می‌کند. این منبع سازنده واقعیت فعلی است و این وقتی ممکن است که منبع به مثابه منبع مورد ارزیابی قرار گیرد یعنی خلوص و صحت آن که آن هم توسط نقد و انتقاد ممکن است. به عبارتی یک منبع و حادثه باید با معیارهای آن زمانی مورد تحقیق قرار گیرد که آن حادثه در آن زمان رخ داده است. مفهوم دیگر زمان در مقایسه زمانی حوادث گذشته نسبت به یکدیگر مورد بحث است. از بررسی و مقایسه حوادث گذشته با هم می‌توان نتیجه گرفت که هر زمانی از لحاظ کیفی با زمان دیگر متفاوت است.

پس علم تاریخ به هیچ وجه زمان هماهنگ علوم فیزیکی را مد نظر ندارد و نمی‌توان زمان تاریخی را به نحو ریاضی بررسی کرد. پس علم تاریخ با زمان مقداری سروکاری ندارد بلکه

کیفیت زمان در هر لحظه تاریخی مد نظر علم تاریخ است. اما اعداد در حوادث تاریخی مثلاً قحطی سال ۷۵۰ و نظایر آن حاکی از چیست؟ مفهوم روزگاران و اندارج تاریخی حوادث در علم تاریخی تنها دارای محتوی تاریخی اند.

به عبارت دیگر اعداد در علم تاریخ اشاره به مفهوم مشخصی از زمان اند. مثلاً سال بنیانگذاری شهر رم، سال تولد عیسی مسیح و یا تاریخ هجرت.

پس می توان گفت در سالشماری و تعیین زمان مفاهیم تاریخی ارزشگذاری معیار اصلی است.

مقایسه این مفهوم و مفهوم زمان فیزیکی امکان بررسی علمی - نظری در ویژگی های علم تاریخ را فراهم می آورد و امکان مواجهه یا اثرپذیری آن از سایر علوم به نحو نظری را فراهم می سازد.

